

دربارهٔ

"جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری" حزب توده

از

کاوش

دفترهای تنوریك - سیاسی

شمارهٔ يك ، سال اول

## ● دربار، برنامه و روش انقلابی ●

جندی است حزب نوده ایران شعار "سرنگونی رژیم دیکتاتوری محمد مصدق را بکشید" را پیش کشیده و سخن در ستاد اندر تار تبلیغ در این زمینه است. مایاد آوری سربازان سرسختانه رسمی حزب نوده و رنگ شده بر بدست از این شعار سرنگونی همچون شمار روز و گریز شمارهایی چون سازده در روز آزاد بجای دگرگشت بود از گردن رژیم به عقب نشینی و نخست این بر سرش بر سر صاید که شمار بالا را چگونه باید فهمید؟ چه ند که حالهای سرنگونی در دستوروز حزب نوده در آید؟ کماوروی در "جریکهای فدایی خلق و حزب نوده ایران" (ص ۱۰۵) به شماره ۱ (شماره ۱۳۵۴) در اینباره مینویسد:

بنظر حزب نوده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و دگرگشت است. شرط مقدم اش انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد مصدق است که بلا واسطه در محافل نیروهای انقلابی و همه سپن پرستان و دگرگشتیهای ایران فرار دارند. (ص ۱۰۵)

آیا سرنگونی تاریک "شرط مقدم" گشته یا "شرط مقدم" بوده است؟ اگر بوده چرا جندی پیش جان کشیده نمیشد؟ با حساب آقایان آنگاه سرنگونی شرط مقدم بوده و "انقلاب ملی و دگرگشت" بدون سرنگونی نیز تصور بوده است؟ آنها همه پرسشهایی است که بدون پاسخ در آن در جندی بودن ادعای امروزی حزب نوده ایران میتوان رد و دل بود. زیرا کسی پس از سرانجامهای شمار سرانجام آنرا بدو نمیشد و پیش کشیده و حزب نوده است. در همان نوشته کماوروی بجای روشن کردن پرسشهای بالا که در دستم میتوانست جندی بود نشانرا شاید در جای گیر میزد که تنها مگاهی بودن حریاترا نشانیش میگردد. وی اندام میدهد بر شمار سرنگونی دارای معنوی صرفا سیاسی است و میتواند حتی در درون هشت خاکمه طرفه ارای دانسته باشد. تبعیقات احمد جوان بهترین نمونه برای روشن کردن سان ما است. حتی مگر است حتی حتی از هشت خاکمه که از اوقات و هشتاد که اندام رژیم کوی برای نظام سرمایه داری در بر دارد. مخراسناک است در لحظه معنی طرفدار

تعمیراتی نظیر یونان در ایران گردد. با این تفسیرات وزیم اختیاری برچیده میشود و آزاد بهای محدود و مکرانیک نامی میگردد. بدون اینکه پایه های نظام غارتگر سرمایه داری گونی و وا- سنگهای امیرانستی آن متزلزل گردد. ( همانجا )

سجح زمانی پند ایرانی را روشنتر از این نمیتوان بازگفت. مانند به نمونه یونان میخواهد در خود چون شمار را شرایط ایران نشان دهد و از آنجا که یکپنجمین جهان نگری آرزو شد که شاید اینک همین "تعمولات امیر جوان" نسبت تاریک مارا نیز سبیده بی روی باشد و جایی جز پند ایرانی و دیدن اشباح نمرسانه به مفهوم سخن "هراسانک" هیئت خاکه میرسد. سردرگمی از این بالاتر نمیتوان یافت که آدم گمان کند بخش هراسانک هیئت خاکه "در لحظه معینی" که روشن نیست تعیین آن چیست و میتواند طرفدار تعمیراتی و آنهم درست "تعمیراتی نظیر یونان در ایران" شود؟ تازه هنوز سرنوشت "لحظه معین" روشن نشده و به گمانبرداری از در باره "آزاد بهای محدود و مکرانیک" وضع حادث بد شمال "طرفدار" شدن سخن هراسانک هیئت خاکه میرد آرد.

روشنی نشود تولید سرمایه داری در ایران و تند بل آن به چهرند ی حمامه ناگه بر جریان د مکرانیک را و سستل از آنکه سرگوش کنند یا نکنند و حواستهایش همانگاه در ستاروشی باشد یا نباشد که گسترده و همگانه میگردد. روشن است که این جریان سرانجام "بخشی از هیئت خاکه" را سر فرا خواهد گرفت تا با بیان نهد و به "بخشیدن" د مکرانسی و جلوگیری جریان د مکرانیک بنگردد و شرایط نو برد آرد. این امکانی است که میتواند در آینده در ایران رخ دهد و شمار آوری آن ساخته هر جریان سیاسی حدی است. رهبری حزب بوده این امکان را در زمینه شخص - تاریخی جوش سردی نسنگد و "بازاء جهان نگری و اندیشه با فاسی جگونگی" هراسانک "بدان میدهد و با تعمیراتی" سطح جوان در ایران "پیونده شرمه دهد که یازده آشکاری است. حدود واژه "هراسانک" نشان میدهد که زمینه پیکار طبقاتی را نمیشیند و به جگونگی روانی گرسر میرسد. جگونگی واقعی را از سوی د راوش آن سخن از بورژوازی که از راه این د یکسوری فرمانروایی میکند و شرایط روشن و باز تولیدش و از سوی دیگر زمینه پیکار طبقاتی میتوان دریافت و نشاناند. این زمینه هنوز آن انداره تشنگانه است که نتوان چهر و انگیزه منحصر رخد از آنرا پیشگویی کرد. درست از اینرو است که باید در باض و شمار آوری جگونگیها آگاهانه گام برداشت و از پند ایرانی و گریزیدن به نمونه ها و از یونان به برنغال و آر برنغال به اسپانیا که بدون کاوش شرایط مشخص تنها سردرگمی میانزاید و کتکی بحل مسئله نسنگد و روی حس است. باید در زمینه شخص ایران "بخشی از هیئت خاکه" طرفدار که آدم تغییرات و "آزاد بهای محدود و مکرانیک" عنوان شود؟ د مکرانسی نا آنجا که باز تولید آورا بخطر نهد آرد و ولی شرایط رشد سرمایه داری در ایران چنان بود که در باره وسیله تاریخی تحکیم و تا مین امتیازها و باز تولید "هیئت خاکه گشت. وسیله تاریخی مشاهده که برگزیدن با نگزیدن آن در اختیار "هیئت خاکه" نیست. و تازه برای باض وسیله تاریخی دیگر نیز ناچار است نخست محس وسیله تاریخی "شیره" د سامند

"آزادیهای محدود دموکراتیک" نیز تنها هنگامی باز تولید وی را بخاطر نمایند از آنکه اندک اندک از بالا و خود جمهوری از این باز تولید مانند. از اینرو "بخشی از هیئت حاکمه" برای طرفداری از "آزادیهای دموکراتیک" چه خواهد بود و چه نخواهد بود. در چهره "زنده باد ولیعبد" روح نماد و دستگیردها در فاسد اساسی را نیز اندک اندک تا آنجا که با کارش برخورد نکند و نگاه ما آوردن حد اما واگر دیگر از اینها برآورد. روس است که باین جریان "تفسیراتی نظیر یونان در ایران" نسگویند. این تفسیراتی است نظیر ایران در ایبران و بجای بخش هراسناک نیز از جریان "زنده باد ولیعبد" سرورگار داریم.

اکنون که بدین بخش هراسناک هشت حاکمه همچو از یونان ما ایران رسد بحریان "زنده باد ولیعبد" بدل میشود و بیستم پند ایرانی در این زمینه هشتک از کاسه سر برین آمد و برنامه و روش سیاسی گشت کجا میانجامد. "دنیا" بناسنت پنجاهسالگی سلسله پهلوی ویژه نامه بی بی بی در آه است (شماره ۱۲ و اسفند ۱۳۵۱) که انجامش مقاله آن "پایان سخن - سرنگون ساختن رژیم آشفته ادبی سرزمین وظیفه همه سپهبدان ایران است" نام دارد (نوشته کیانوری). در آن گوشیده شده است هم "سرنگون ساختن رژیم آشفته ادبی و هم "سرزمین وظیفه همه سپهبدان ایران" از بدگاه حزب توده روش بازگفته شود. وجه روشن بازگفته شده است که در زمینه روشی جای هیچ گله بی نیست. بدانگونه که چنین گمانی را بر ما نگیرم که گویا برای هراسان بخش هراسناک هیئت حاکمه نوشته شده است و نه "سپهبدان ایران".

نخستند او "یکی شدن" در آه میشود. در وظیفه تاریخی همه سپهبدان و همه آزادخواهان و همه افراد شرافتمند بکه از همه رژیم کبوی را سد راه پیشرفت جامعه ما میدانند اینست که با تمام نیروی خود بکوشند تا راه برای یکی شدن این جریانها ی کوچک جد از هم، برای بوجود آوردن یک جریان نیرومند حد در یکانوری هموار گردد. بدیگر سخن ایجاد "حسبه واحد عدد یکانوری" بظنظیر سرنگون ساختن رژیم احتیاجی ساواکی محمد رضاشاه سرزمین وظیفه ملی هر مرد سپهبد و آزادخواه است و صرف نظر از اینکه هر یک از جریانها و سیاسی که در بوجود آوردن چنین حسبه بی شرکت مجبوند برای دوران پس از برانداختن شدن در یکانوری چه برنامه ای برای امراده داشته باشند وجه شیوه اجرا برای دنبال کردن مبارزه خود برگزینند. (ص ۱۲۱)

جای مفاهیم ششمره ما هم اخلاقی نیستند است. "سپهبدان" و "آزادخواه" را و تازه ما خوشبختی زبان که داشته باشیم میتوان پذیرفت ولی روشن نیست "شرافتمند" یعنی چه؟ آیا "شرافت" عبرانی است سیاسی؟ شرافت را با چه میتوان اندازه گرفت؟ آیا در سیاست مارکسیستی که البته تنها مدعیتر هستند عنوان چیزی با این مفهوم آغاز کرد؟ تازه سافراید که کاری ندارند این نوعی است که در حسبه واحد عدد در یکانوری شرکت میکنند "برای دوران پس از برانداختن شدن در یکانوری چه برنامه ای برای امراده داشته باشند". از برنامه "سرای دوران پس از برانداختن شدن در یکانوری" که چشم پوشیم و آنگاه در یکانوری از

رسمه شصت طعنان حوث. حد او رستوی نهی منبوه ۶ آرآرود حد د یگانوریز مهان ادهاره نهی . آنگاه بکنس حبه بی نسا وسنه ی د ردت همان خنهراسات هشت حاکمه میگرد ۶ که ولی سرورگاه عراس ازبان رفته ۶ کنشارگاه حوثبده ارای بدل میگرد که باعاصم اخلاقی ۶ پیکار طعنان رشتند و با سر بیاه اندر افتادند . منوان پد برتف که فردا " حضرت اشرف " ها و تیمور خنبار عاسز ارای " حبه " سرور آرند . چه منبوه زرد . هکامیکه خنهراسات هشت حاکمه د روزو دستکم یکی ازعاصم " سپهرت " ۶ " آزاد بخواه " و یا " شرافتمند " نتواند فراهم آید ۶ چرا ای چنسد بیها نتواند انجام گیرد ۶

۶ د براره نیروها بکه میتواند د رجنس حبه واحد حد د یگانور شرکت نمایند ما برآسیسم که طیب اس سرورهار ارحاط کی وکیفی وسختتر ازان نیروهای است که با نفوه حبه شند طس برای انجام انقلاب د مگرانیک طی رانشکیل مد هند . حبه شند طی که حد تر انجام انقلاب د مگرانیک طی است و معنوی آن انجام تحول بنیادی د نظام اقتصاد و اجتماعی کنونی است از نیروها ق خلق تشکیل منبوه که عارضت از کارگران ۶ دهقانان ۶ حرد ۶ بوزواری سپهری ۶ روشنفکران ۶ بوزواری طی بعضی لایه های کوچیک متوسط بوزواری و بیوزه آن بوزواری که فعلا صانع او ما صانع امیرالاسم و کارگران ایرانی اثر وارده نماد منبوه . ولی در " حبه " واحد حد د یگانور " نتنها همه این طعنان و ادناس احتمالی ۶ بلکه عناصر ۶ گروهها و د شرایط شحمی فترتای از طعنان حاکمه با انگیزه های بکن گوناگون نیز منبوانند شرکت حوند . این نیروها حق مساوند و شرایط شخص تاریخی اجتماعی نش منبوه هم د ر سر اند امتن وزیم استند او نشا افگند . مبارزان راه طبقه کارگر د رهس اینکه با تمام نسرو ماره خود را برای آگاهی و تشنگی اخلاقی طبقه کارگر ۶ برای محکم کردن پیوند های اتحاد ۶ اخلاقی طبقه کارگر و متحد بشد د ر حبه خلق د سال مواخند کرد ۶ عسجگاه امکان اتحاد با سرورهای حد د یگانور د ر د روزن همیشه حاکمه را از بدگاه خود دور نمواهند کرد .

(ص ۱۲۵)

د یکنونه روشن است که منظور نسرو حزب توده بخش از بوزواری بزرگ ۶ عناصر دولت ۶ اثر و مانند آنها است که زیر معیوم نارسای " طعنان حاکمه " فراهم آید ۶ است . تنها معیار د ریوستن آنان ۶ " حبه واحد حد د یگانور " مخالفت آنان با وزیم کنونی است . د یکنونه " د یگانور " از رسته شخص تاریخی خویش د ر آورده شده معنای پروکمانستی ناضه است . از این بدگاه حد د یگانور یعنی همان خند وزیم ۶ همسسه معارهای دیگر نایده گرفته منبوه . اس " حد د یگانور " ما نتواند " نا انگره های بکن گوناگون " مساں آده باشد . انحصاست که سرولکه " حضرت اشرف " ها و تنبهر خنبارها پیدا بشود ۶ ۶ انگسزده آنان کاری مد اید .

فراغ آمدن ساختن مراسمات هشت حاکمه د ساله های د ارد که منتقل از خواست افراد و گروهها ۶ د ر

منطق این اتحاد است و بدان عمل می شود . از اسرار سهبه واحد عدد یثانیوری " ساعت ویزه بی مساند  
 و اسلحه طبعانی ویزه بی می شود . ولی رهبری حرب نبوده محبت مابینها کارور در آرد . " دلایل " او برای این  
 " اتحاد " چیزی نیست حر فرزانگیهای توری حورده بی از این پارچه که بنگد انه نرگه را پیشگی و دونا را دینوار  
 تر . . . و بنگد سته بر آتزا نتوانی نکست " پیشه جو پر شد سزنده پیل را " :

اند در تفسیح نغره و نغره اند از می سان نیروهای مخرنی " در تمام طول تاریخ جامعه بشری " :

نغره بین نیروهاییکه برای رسیدن به هدف مشترکی عمل میکنند تنها و تنها میزبان این نیرو  
 ها و سود دشمن مشترک آنها است . همین دلیل هم یکی از عمده ترین افراغای ارتجاع  
 در تمام طول تاریخ جامعه بشری نغره اند از می در میان نیروهای مخرنی بوده و هست و خواهد

بود . ( ص ۱۲۴ )

و با در باب نه بد شادی به ترس و لرز و روا داشتن شادی بد دشمن :

« اگر نیروهای حلقی ماهم اتحاد کند بشرا همه شاه و کارگران حلاله شرا از این اتحاد

خواهند ترسد و خود خواهند لرزید .

چرا این شادی را بد دشمن روا می آید و به پیشنهاد ما درباره اتحاد دست برد میزنید ؟

( همانجا )

متوان زبونی و من سخت را از این روشنتر میزبان راند ؟ اتحاد در کنار بحر هراسناک هشت خاکه با بحش  
 شاه آن رویو هستیم که ولی ما بدید آمدن اتحاد به بحش ترسان و لرزان هشت خاکه تبدیل خواهد شد .  
 سپر روی بد مالکگی است " قابل بحث " .

بسیار آگاهی از حوسبهای " اتحاد " و بد بهای " نغره " و با مراجعه به اندیشه ویند از روزانه که در بد بحش  
 خاکه می خورد و نه در باعت حرمانهای بیجده احتمالی به " این اصل ساده و مسلم " می رسم :

« در اینباره ما هوادار این اصل ساده و مسلم هستیم که هرگاه نیروهای کواکوشی سرای

رسیدن به هدف مشترکی سازده کنند ، بهترین وسله برای بالا بردن ناید همی و بشر رساندن

این ساززات اتحاد این نیروها در یک جبهه واحد و متشکل است . ( همانجا )

بد بیگونه " اتحاد این نیروها در یک جبهه واحد و متشکل " تنها از دیدگاه " بهترین وسله " حان آکنسده  
 می شود . آسیم استوار بر سنده اوریهای چون " اصل ساده و مسلم " . ولی در دست مبارکه آنچه رهبری حزب  
 نود به بریان می راند ، یکجندی جبهه بی ، از آنجا که چهار معنی از همکاری نیروهای طبعانی ما بنگد سگر است ،  
 نمیتواند " بهترین وسله " برای آنها باشد . این خود ناشی از شکاف طبعانی جامعه است و مستقل از حواس

این و آن . نیروهای متشکل دهنده جبهه بالا همگی در حجه سفی مخالفت با رژیم کوفنی اشتراک دارند ، ولی

گامهاییکه بر خواهند داشت گامهای سفی خواهد بود ، گامهایی خواهد بود ، میشود در نسخه سرانجام در ازای

چگونگی طبعانی معنی . از این دیدگاه جبهه متشکلته تنها " بهترین وسله " برای یکی از حرمانهای طبعانی

تشکیل دهنده اثر می‌سازد. اس نیز خود بخواست این یا آن گروه بستگی ندارد. از سروهای تشکیل دهنده و جبهه‌های آنها، که خود جبهه باشد، ناشی است. از اینرو است که با کاربرد ساخت جبهه می‌توان از پیش گفت منطق درونی آن چیست و "بهترین وسیله" برای آن خواهد شد.

از آنجا که جریان احتمالی فراسوی حواست در وینس این یا آن جنبه بی‌شکست و بی‌دنباله بی‌شکست دارد و استوار کمر اتحاد بر جنبه منفی - سرنگونی - با چشم‌پوشی از دنباله‌های مثبت آن چیزی نیست جز پذیرفتن جنگونی مثبت در پایبندترین سطح آن. روشن است که در میان همه جریانهای شرکت‌گنده در "جبهه واحد ضد دیگانیوری" تنها جریانیکه علاوه بر "سرنگونی" نیازی با افزودن یک واژه نیز ندارد، همان بخش‌های استراتژیک حاکمه است. از اینرو، از همان آغاز این جبهه مهر بخش‌های استراتژیک حاکمه را بر پیشانی می‌آورد و "بهترین وسیله" برای او است. این نتیجه اتحاد جبهه واحد با "بخشی از هیئت حاکمه" است؛ نتیجه تاگزیری که بخواست این و آن بستگی ندارد. زیرا یک پیکار پیگیر علیه دیگانیوری همچنین انشای بی‌امان و بی‌سروای همین بخش‌های استراتژیک انشای کوشش او را برای امرای همان سطوح دیگانیوری در شرایط و جبهه‌ی نو در میسر می‌کند. این پیگیری نسبت برای تصحیح او، بلکه پیگیری است برای افزودن کردن او، برای پیشبرد جریان انقلابی. ولی منطق ضروری اتحاد با او اینست که جریان دیکرانیت سخن خود را فرخورد، از افشاکاری بهره‌میرد و لیس "سین و آرام" برگزیده، که در بدنه پیکار طبقاتی می‌خورند، گله‌گزارای پای منقل است و نه پیکار طبقاتی. این ایجاد چنین جنبه واحدی از همه نیروهای ضد دیگانیوری سازمان‌دهنده، تئوریک و گفتگوی موحود در زمینه برگزیدن شیوه‌های درست‌سازنده انقلابی در این یا آن مرحله از تکامل جنبش انقلابی را نفی نمی‌کند. ولی مستلزم آن است که این گنگوها و سازمان‌دهنده درجه‌های و سازمان‌دهنده لحنی انجام گیرد که امکان همکاری همه نیروها را در جبهه واحد برای رسیدن به نخستین هدف عرصه‌سنگی و با حتی دشوار سازد. (همانجا)

اینست دنباله‌گرنیاب‌تر "اتحاد" بالا. می‌بینیم که بخش‌های استراتژیک حاکمه در جبهه واحد نیز هیئت حاکمه است و این دیکرانها هستند که باید سخن خود را فرخوردند و از پیکار آشکار طبقاتی بهره‌میرند. چه هیئت حاکمه در هر دو هیئت حاکمه می‌ماند و پیکار طبقاتی آشکار با آن فرورگشته می‌شود؛ در وینس از جبهه سازمان‌دهنده در وینس جبهه اصل "اتحاد" برای آنکه "امکان همکاری همه نیروها را در جبهه واحد برای رسیدن به نخستین هدف عرصه‌سنگی و با حتی دشوار سازد".

اتحاد با بخش‌های استراتژیک حاکمه داشته بی‌هنوز گذشته، تر از آنچه گفته شد، دارد. باید بر آنچنان پیشینه و پیشنهاد بی‌استوار کرد که در عهد منطق بالا را ضروری سازد. این نیز خود دنباله‌گرنیاب‌تر بر سرباه‌ری برای اتحاد بالا است. آنجا که "اتحاد" با عناصر با گروه‌هایی از وینس هیئت حاکمه که می‌توانند "با انگیزه‌های نیک گوناگون" مخالف رژیم گونی باشند، اینها می‌توانند از نمایندگی منابع متعدد امپریالیستی تا اسرار راست‌توسری خورده، "بنته‌ها و ولعهد" را در بر گیرند، ما را این انگیزه‌ها کار ی

سنت. سرماچار ماند شمارها و اقدامات خود را تا بد آنها فرود آریم نه باین اتحاد نقطه نرسد. هرگونه  
 برحاستن از این فرودگاه، چشم پوئی ارضتی از "نیروها" است. میبیم که پیش از اتحاد ما بختن هراسناک  
 هشت، خاکمه ناگربیر نمست، باید شمارها و اقدامات خود را بدان در صوم سازیم، باید چگونگی آترا بید نیمیم ؛  
 بیس از آنکه در ریاضیم که برای سرنگون کردن رژیم کونی که زلفنده بسیار دلفتسار دارد و  
 نخستین و ضروریترین شرط اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم کونی ویا بد یگر سخن تشکیل  
 "جبهه واحد عدد بگاتوری" است و ترکیب نیروهای مخالفه شرکت کننده در چنین جبهه بی  
 وسیع و در تنجه از لحاظ حقیقی و انگیره های شرکت در این جبهه ناهمگونتر از جبهه خلق  
 است، باید اجماع و به پیشروی این جبهه را در سرلوحه وظایف خود قرار دهیم و سه وین  
 اینکه حتی گرهی از مواضع اصولی خود در شویم ویا هدفهای دورتر انقلابی خود را از دست  
 دهیم ویا اینکه از جهت اصلی مبارزه خود در راه تجمیز نیروهای انقلابی ودر درجه اول طبقه  
 کارگر منحرف شویم، آن وظایف و آن اقدامات و آن شمارها بپرا به شمار روز طبقه روز واد  
 مات روز مدل نامییم که به جمع همه نیروهای عدد بگاتوری کمک مویاند و از آن شمارها و  
 اقداماتی که این جمع را غیرسکن میسازند ویا بطور غیر ضروری در شوار میکنند دوری جویم. به  
 (ص ۱۱۲)

اسماست که نواهای ارتحالی روشنترین رهبری حزب توده روش چشم مجبور. هنگامیکه "جمع نیروهای  
 عدد بگاتوری" مابین کشردگی نهاد و کفته میشود "از آن شمارها و اقداماتی که این جمع را غیرسکن  
 میسازند ویا بطور غیر ضروری در شوار میگذرد دوری جویم" برسانی بسیار روشن پانهادن روی اصول از برای  
 "جمع" باز کفته میشود. باید برسد آیا "گرهی از مواضع اصولی" جامانده است که از آن چشم نهونیم ؟  
 برحاستن خود این "جمع" پانهادن روی اصول است. اینجا است که گهر شکافتن جریان به "انقلابی و  
 در مگرانتک" و "شرط مقدم" آن روش میشود.

در بدیم در آغاز جریان را به "انقلابی و در مگرانتک" و "شرط مقدم" آن شکافتن. یکجین شکافتن هم  
 از دیدگاه تئوریک و هم کردار انقلابی، که آن چیزی جز افزار این نیست، نادرست و ناپذیرفتنی است. اینکه  
 آیا آمد و بوسه ناگشته اند، کار رعد درگی مرونسر است و نه سطق در ونسر. تازه آنگاه نیز که کادتر در قیق  
 و درستی ار جریان شیب، هنوز نخواستن باسعی قطعی بد آن در هم. بررا جریان انقلابی نیروهای  
 طغفانی را چندان حسنی و چندان آگاهی و ساربابایی ناگهاس میکنند که در شوار عنوان از پیش در ایناره  
 چیزی گفت. از اشرو حد کردن آنها سی نادرست است. آنچه در صومه سرماه روش انقلابی از صوم گسایش  
 شورتن متوال اسما در و یافتن بیوند ما "شرط مقدم" و جریان انقلابی است، به حد ای آنها، ولی  
 ار این دیدگاه "شرط مقدم" باید چگونگی شنتد انشه مانند و تشها می. سرگوسی حالی که انجام نمیگیرد.  
 جریانهای ویژه بی سرنگی را اسما بد هند و مراهخته ابرا حای سرنگون شده میگرداند. آنچه در ایسن



رصه باید احام شود. یافتن این چگونگی سخته است، که تازه یکی نسبت. زمینه رشد اد همواره چند توان  
 کار هم میگذارد که ناشی از شکاف طبقاتی رسنه و کردار طبقات در آن مستقل از حواست ما است. در ایران و  
 روض سرمایہ داری در سالهای گذشته زمینه سرنگونی را فراهم آورده است. کمیتواند بد نال درگونیهای  
 ارباب اندک اندک پدر جهر "زندہ سار ولیعهد" پد به آید یا جهر برحودهای تندتر و حتی انقلاب  
 آشکار سیاسی محدود گردد. و سر میواند ترکیبی از آنها باشد. زمینه طغانی همه اینها هم اکنون در ایران  
 هست. در جهر نخست، توانهای انقلابی به سوا فراتر نرسید و واپس رده میشود و جامعه به ورائی از تکامل  
 حوض گام مینهد که در آن روض سرمایہ داری همراه با فرما روضی از جماع ما کنبدن لایه ها و میانه همگاری  
 نا آما که توان سیم نمود و انجام میگردد. این شرایط برای از جماع بسیار مناسب است و توان ماسو سنستری  
 با وسه دهد. از ارض و لخواه بخش هراسناک هیشته، حاگه است. اینجا جریان انقلابی از کوره راهی سب بر بیج و  
 خم ره میگشاید و پیش میروید. در برابر آن هریار در پیچه کوچکی باز میشود و همگاری بخشی از لایه های سانه و  
 نه اسند نارچاق کی و دلالی است. سر بر حودرها و شکاف نصابها اندکی جابجا میشود. در ورائی فرسایند  
 که اگر دست انقلاب سیاسی آشکاری برچید، نشود و نارسیدن چهرندی سرمایہ داری ایران به مرهای سار  
 تولید حوض میواند ادامه داشته باشد. این سرنگونی "سرمد مقدم" درگونی انقلابی است که گسسته از آن  
 است و با آنکه کامی مینرسد، نمارگاه و ورائی نکست بار میباند که در آن هر گام پیش از هزاران سایه روشن  
 میگردد. البته اگر این راه تاریخی با وجود کوشش و بکار نیروهای انقلابی سرگردید، شد و آنگاه شکوه سردان  
 سودی ند ارد. باید در شرایط نو چهرهای نوین بیکار انقلابی را یافت و پیش برود. ولی سرگردید شدن این  
 راه در زمینه بیکار طغانی همان اندازه نماند است که سرگردید شدن راهی دیگر و پس سرگردید شدن راه  
 نخست. از اینرو وضع هر انقلابی پهنار در راه گزینش تاریخی آن جهری است که چونته جریان انقلابی در  
 آن رشد ادنی است و این انقلاب آشکار سیاسی است. تنها او انبوه است که مسوان جریان انقلابی را تا انجام  
 آن پیشبرد. همین راه است که سروها و توانهای انقلابی را در زمینه آگاهی، خودیابی و سازمانی کشیده راه  
 حد سانه خواهد برد. و نازه اگر هم دستاورد نشود، دستاوردی جزوایی خلاصه نشود و نتواند فراتر رود. دستکراس  
 گذرند و خواصا با بیکار طغانی آشکار خواهد بود. آنچنان زمینه ای که تنها بر آن میتوان بیکار انقلابی سوسا  
 لینی را فرجام رساند. انقلاب آشکار سیاسی نیز جریانی است که تنها سرزمین عسی و ننگ بر زمین دهنی  
 محس میواند پد آید. زمینه انقلابی خود نافته بی از این دو لایه است که بهیچرو نمیتوان از یکدیگر  
 جدا ایشان کرد. این خود گویای دولتی همه جریان اجتماعی است که از سوی مستقل از حواستو گاهسی  
 این و آن و فرورند و آگاهی و حواست مردمان و از سوی دیگر دستبند کرد از حود مردمان است که با آگاهی  
 و حواست معینی دستبند رکازند. آنچه سر احام دستبند میآید ناسنه نخواست و آگاهی بیکارگران است و  
 ولی فرجام بیکار، جهرهای پیرو آن و گسترش و زرفای درگونی اجتماعی دستبند آمد. هر هگی سسته از آن است  
 که بیکارگران ما. آگاهی، سازمانی، شور و سواد انقلابی، در پند سخن ما چه پیشه دهنی

بیتار برحانه باشد. زمینه عیبی و سیر همگانه و چهارچوب بیکار را تعیین میکند. ما بر ننگاف طغانی  
زمینه و توانمای گویایی در این چهارچوب نهادیم است که مشاهده آنها بهیچوجه از زمینه عیبی بشما عیبی  
برخواندنی نیست. نه جریان منحصر بنگار طغانی وابسته است.

اینکه آیا میتواند سرنگونی با انقلاب سیاسی همراه گردد و بهیچوجه در خود "سرنگونی" سپاره نیست بلکه  
در آست که نوده ها ناچه اندازه برای احمام این انقلاب آماده شده باشند. زیرا و این اسبوح و آگاسی  
و سازمانیایی نوده ها است که سرانجام زینا و گسترتر و گزگونی احتمالی را تعیین میکند. خواه این در گزگونی  
در سطح سیاسی و ریئاسی و خواه در روابط تولید باشد. آنچه هنگام "سرنگونی" در گزگونی و زورتر  
کردن در گزگونی مشاهده و وجود آن جریان انقلابی معدی مهم و تعیین کننده است. همین شرکت نوده ها  
در جریان است. شرکت نوده ها در جریان نیز گاری یکسبه نیست و باید در زمینه عیبی از مدتها پیش در نت  
آمده گردد و باید آمان در زمینه آگاهی و سطح سیاسی آماده بیشتر بودن جریان انقلابی باشند. و این  
درین بلسبوح سببانتیث برای انجام انقلابی ریشه عیبی ادعای صحرو عیبی بیشتر نیست. ولی سطح نوده ها  
درست آجیزی است که بخش هراسناک هیئت حاکمه را هراسناکتر و نصح را "عیرسکن" میسازد و ناسر نطق  
رهبری حزب نوده باید از آن چشم پوشید و وقتی اگر در این میان گرایشهای تندتری در زمینه آگاسی و  
حارمانیایی در نوده چشم حورید و در فرود آوردن آن و آرام کردن نتر کوشید تا "نصح" را جلو نگیرد. باید  
نوشید بیکار تنها در جنبه منفی "سرنگونی" ما چشم پوشی از ناله های مشتاقان انجام گیرد تا "نصح" را  
مانسک نگردد. فراهم آوردن مردم زیر یکچنین "جنبه واحد مدد دیکاتور" یعنی فراهم آوردن آسان  
در جریان منفی که روشن نیست چه می خواهد شد. یکچنین نوده ما یکچنین آگاهی پایین آماده کننده شدن  
دسال همان بخت هراسناک هیئت حاکمه است و نه دسال جریان انقلابی بگیرد. رهبری حزب نوده ما پیشنهاد  
شکل چنین جنبه عیبی براسنی پیشنهاد ساختن سلاحی در حور دست همان بخت هراسناک هیئت حاکمه  
میگردد و توان ارتعالی نهفته در آن همین است.

کردار انقلابی حور در عیبی پیوسته "شرط عدم" نه دساله انقلابی آن است و نه حد اورد نشان که آشکارا  
گیش و وابستگی است. از این دیدگاه آنچه مهم است شناختن پیوند میان آنها و عمل در آسواست. نه  
حد ایشان. از این دیدگاه بیکار سیاسی و نه اراک ایند ثولوز بلهجه برای رسیدن با آنجان زمینه عیبی است که  
پاسحوری نازهای بیکار انقلابی باشد. برنامه حد اقل چیزی نیست جز در مشاوره زمینه بیکار انقلابی و آنجان  
رینه ای که بر دانتش گیمهای معدی و گسترتر و شکستن توانهای انقلابی در آن نهاد باشد. تنها یکچنین  
رینه عیبی میتواند "شرط عدم" جریان انقلابی باشد. از اینرو نه "سرنگونی" منفی بلکه سرنگونی شدن  
همراه با انقلاب سیاسی است که میتواند "شرط عدم" گردد. برین بنیادی و نیز در هر انقلاب سیاسی برین  
دوبت است. نخستین ساز سطح انقلابی نوده ها روشن کردن این روش می باشد. اگر نخواهیم نوده ها سر  
انجام دسال این و آن جریان عیر انقلابی راه افتند و یا انرژی انقلابشان در اثر روشن نبودن راه و آسماح

انقلابی خشی گردد، نیست باید این برش را روشن گم. برش دولت نشنا باید از هم آگهی روشن ماند  
 و آشکارا میزبان راند شود، بلکه باید آماج بیگار و نداشتن ایدئولوژیک پیشین گردد. چشمپوشی از انگسار  
 برابر است با افتادن در نال جریان خود بخودی و اپوزیسیون سیاسی. باید نودها یاداند برای چه بیگار  
 میکنند و چه میخواهند بدست آرند. تنها روشنی این برش است که میتواند زمینه ذهنی بیگار ریشه او را در  
 نودها عمیقاً بدید آورد. سرگونی تنها که کمبری بدست نیدهد. پیش آن چندین توان نهفته است که در تمام  
 آنها وابسته به سرعینی و زمینه ذهنی بیگار است. چنانکه در بالا گفته شد، تنها زمینه در سر بیگار همانسا  
 انقلاب سیاسی است. این انقلاب نخست روابط تولید را دست نبرد. و نمیتواند دست زند. در گزینی در روابط  
 تولید خود فراورد جریانی طولانیتر و پیچیده تر است. وظیفه این انقلاب، سرگونی دولت و سرگردان دولت  
 انقلابی موفت است، دولت استوار بر نیروی صلح مردم. تنها بر این زمینه است که آزاد بهای و مکرانیند، آزادی  
 علم، بیان، حزب، گروه، دسته و هر آنچه که وابسته بک بیگار طغیانی آشکار است بدست آید. این رهنه  
 هنر فرام بیگار نیست، بلکه آغاز جبهه های آشکار و آگاه آن است. میتواند به مردانش شیوه تولید سرمایه  
 داری انعام، سرمایه نامحاط، اسباب در بیگار طغیانی آشکار روشی و سرگردانده نواختد شد. از اینرو در  
 این بیگار برولتاریا تنها نیست، بلکه عناصر و مکران بورژوازی که در راه دستاورد مکران بورژوازی بیگار  
 میشود میتواند خنثی شود. ولی بر این رهنه، این انعام، از آنجا که رهنه اش بیگار است و نه سازش و کتک،  
 که در دوری بک است، دامه اش گسترده تر از آن "وحدت" صنفی خواهد بود که رهبری حزب نود  
 پیشنهاد میکند. وحدت نود رهبری حزب نود، پیشنهاد میکند در واقع وحدت نیست، چون همه خشی ندارد -  
 سازش است. منطقی سازش بر، چون برشها را حاق روشنگری میزنند و ماستمالی میکند، به بیگار آشکار  
 بلکه کتک است. سازش خودی خود باسد و با گانه کردار انقلابی ضعیف، در هر جریان انقلابی، بنا بر  
 زمینه عینی و ناره های بیگار سازش سیاسی با این و با آن نیرو، بر سر اس با آن برش ضروری میشود. گاه باید  
 در نال وحدت سازشهای لودان، در جد و دورره سر رفت، اسباب همه منطقی بیگار طغیانی است و در درازنیم  
 که پندار تکراری از بیگار طغیانی داشته باشیم. سازش و سپس بریدن از سوه های لودان سرمایه انترکت  
 زدن نیست. کتک از آنجا آغاز و جنبه سیاسی ضروری در سیاست میشود، کتک سیاست گوهر اپوزیونی میباشد  
 که سازش، جای آنکه جنبه سیاسی از بیگار باشد، زمینه آن میگردد. اینحالت که سیاست همان معنایی را پیدا  
 میکند که مردم ساده از اوژه "سیاست" میند آرند، کتک، از کار برشها بردندن، سخنانی گفتن که چند حور  
 مرد است بتواند از آن کرد، به هر کس چیزی گفتن و در انجام سر همه شیوه مالدین... مردم ساده پنداشتن  
 درست از این "سیاست" دارند، آنان همواره با سیاست بورژوازی و خرد بورژوازی سرنگار داشته اند -  
 که در اوای همین چگونگیها است. رهبری حزب نود، ما گردن روشن گونی، ناچار باید در این راه، که راه نوی  
 نیز نیست، گام بردارد. از یکسو باید پاسخ هر طرف را خود را دهد که حاج رواج از این بند بازی نویسن  
 از سوی شاه از آنکه سرانجام "سرگونی" در دستور روز در آید و از سوی دیگر شگرتننده از انعام با "عش

از هیئت حاکمه - است، از سوی دیگر باید پاسخ بخش هراسناک هشت حاکمه را دهد که با "براند اختسار سلطنت بطور کلی" سرسازشده اند. روشن است که پیشگرفتن روشی اصولی در گفتگوی این زمینه و نسی تواند پاسخگوی نیاز بالا باشد. باید روشی پیشگرفته شود که جای پاسخ به پرسشها و از کار آنها بگذرد. تا نه این ارد سردید نه آن. بهزیری در نوشته خویش نام "از سرنگونی سلطنت استبدادی تا استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک" ("دنیا" دوره سوم، سال دوم، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۵۴) در پرسش دولت بگین روشی را پیش میگیرد. پس از یادآوری که "هدف استراتژیک جنبش انقلابی ایران آنست که دولتی از نوع ملی و دموکراتیک با مستحکمی سوسیالیستی ایجاد کند" (ص ۱۳) و بناگهان با یک "ولی" شکست انگیز ماننسد کیانوری آنرا از "شرط مقدم" جدا میکند:

«ولی» در برنامه جدید حزب توده ایران این نکته هم تصریح شده است که برای نیل به هدف استراتژیک یعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک با مستحکمی سوسیالیستی و نخست میباید سلطنت استبدادی شاه را برانداخت. «(همانجا)

بدینگونه باز رابطه سیاسی میان ایند و جز همان "شرط مقدم" مجرد نمیند. صخره اینست که لنین را مسئول اینکار میکند. اما مه میدد: "چرا؟ لنین باین سؤال چنین پاسخ میدهد... "و سپس بعد فری از لنین، بد اندیشی فرمانروا برگ "استدلال" روشن بچشم میخورد. شکست نیست که پس از این شاهکار و جای بررسی زمینه مشخص بینکار به برشمردن "امکانات" مهاده:

«۱- آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد؟  
بنظر ما نه.»

«۲- آیا ممکن است سرنگونی سلطنت استبدادی شاه با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد؟  
بنظر ما کاملا ممکن است.»

«۳- آیا سرنگونی سلطنت استبدادی و همراه با از بین رفتن سلطنت بطور کلی و استقرار جمهوری بخودی خود بمعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک است؟  
بنظر ما نه.»

«۴- آیا استقرار جمهوری و با شرط از بین رفتن رژیم تروریستی و تامین آزادیهای دموکراتیک نیک برای مردم و گامی جلوتر از سلطنت دوعین از بین رفتن تروریستی و تامین آزادیهای دموکراتیک برای مردم نیست؟

بنظر ما حتما هست.» (ص ۱۱)

روشن است که این روش سوسیالیستی از بینکار حوسی نروده است. جای آنکه روشن کند زمینه هرگد ام از این امکانات

جست و نا راستی سگار در آن روش نبود ، به سرکردن آنها حیرت از و همچون جهان نگر زبانی به آری و نه و البته و سبکت و اینجور برت و بلا ما سنده سگد . ارهه خنده د از تر آما است که پرست سلطنت را پیش میکند . در همان شماره ( 1 ) میگوید :

تا نمای و تلاش حسن انقلابی ایران اینست و این باید باشد که سرنگونی سلطنت اسنادی شاه را را سر انداختن سلطنت بطور کلی ، یعنی این سنگ قرین وسطایی دولت و همسراه سار . ولی ( باز هم همان " ولی " ) میدانیم که نمای و حتی تلاش نیروهای انقلابی سراسر نبل سیدهای تاقبگی و استراتژیک بتنهایی کافی نیست . عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید با هم جمع شوند تا نمای تحقق پذیرد و تلاش نتیجه برسد . لذا کاملاً ممکن است که حکومت فردی شاه رژیم نیرو پلیدی او ارسا برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند . ( همانجا )

این چشمک زدن بحرهای " زنده باد ولیعهد " را چه میشود نامید ؟ علی " درست است که نمای و تلاش حسن انقلابی ایران اینست و این باید باشد . . . " ولی اندیشه بخود راه ندید و ما تنها ماین " باید باشد " سنده میگویم و در کردار راهی را پیش بگیریم که " نفع را غیر ممکن " ویا " بطور غیر ضروری د ستوار " سازد . سر هواد ایران چیز را نیز سنده مطالب که " نمای و حتی تلاش نیروهای انقلابی برای نبل سیدهای تاقبکی و استراتژیک بتنهایی کافی نیست " و تا " شرایط " آماده نیست هسی سرنگونی خشک و حالی تنها شمار صحیح است . اگر هم روی خود را زیاد کردن ، و حزای " شرایط " شدند ، از آن بد چگونگی طفره سروریم که " عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید با هم جمع شوند " و اگر باز هم مانع نشوند و روی روش کردن " شرایط " با فشرده و ظم را دست طبری میدهم که بنوسد تاریخ مخرج است و بسیار مخرج است و باید طاقت جمع کرد و همه فاکتورها را و شاید منظره د لحراء از حوادث سلامت . . . آنگاه بچنین مردم روس که د لبر روی سخن گفتند از آنده ، برای توجیه روش خویش دست امان نسی میشوند که در لبر روی روش گویس مونه است . درست است که نین مارها بروشتی و بیروا به ضرورت سازش در بنگار اخلاقی اشاره کرده است . ولی آن سازش که مرز سنده برنامه و روش انقلابی و جنبه هسی از آن بود گما و این سازش که مایه هسی جز خود ندارد گما . مراحتی باید گفت " زاین عضا تا آن عها فریست زرف ، زاین عمل تا آن عمل راهی شگرف " . عمل قول برای اینان چیزی حرد و بناور و توجیه سیاست ایورتونیشی نیست .

هوان مشومرور زآن گفت نگر	زانکه دارد حد بدی در برابر
اوجویانده رشت گفتش زشت دان	هرچه گوید مرده آترا نسبت حان
گفت انسان پارو هسی زانسان بود	پاره هسی ازنان هسی که مان بود

XXXXXXXXXXXX

آیچه در بالا گفته شد برای روشنگری در جنبه پریشانی بود که از مویسی ابورتونیسیم و توان ارتجاعی نهفته در روش  
نویس رهبری حزب نوده را که ویژه حزب نوده نیز نیست و در آینده در گروه‌های دیگری نیز با آن روبرو خواهیم  
بود. شایسته بود و از سوی دیگر آقازگانه گفتگویی در زمینه برنامه و روش انقلابی باشد. برنامه و روش انقلابی  
خود می‌تواند بر پایه روشن شدن پیش‌پاوسی پدید آید که در گنج‌هایش این نوشته نیست و تنها در یک سرشته  
نوشته‌ها می‌تواند میان‌گشوده شود.

ولی گفتگوی بالا ناصحی خواهد بود. اگر سردرگمی رهبری حزب نوده را در مورد پریشانی "انقلاب ملی و دمکراتیک"  
نشان ندهیم.

بدین معنی که اگر رهبری حزب نوده می‌خواست و می‌توانست بشود پس درست پیش‌روی و محبت باید زمینه و دنباله  
پیکار طغفانی را در جریان سرنگونی پرسی میگرد و میکوشید مکتبم آنرا دریابد. تازه بر این زمینه بود که  
مبند برنامه و روشی جدی استوار کرد. ولی جای همه اینها در همان منطبق سیرد "شرط مقدم" میباشد. روشن  
است که این سیرد بودن "شرط مقدم" مطلقاً خود دنباله مجرد بودن "انقلاب ملی و دمکراتیک" می‌تواند باشد.  
و دنباله همی سیرد بودن است که نه "شرط مقدم" و نه گذر آنرا از راه پیکار می‌تواند دریابد و نشاندهد:

از انقلاب مشروطیت ایران تا کس نزدیک به ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در  
نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تعبیری نگزیده است و زبیرا  
اگر در آنوقع بهترین تصادف‌های جامعه ما تصادف بین مردم و امپریالیسم و تصادف بین مردم و  
ارتجاع بود. امروز هم همین است. اگر در آنوقع این تصادف‌ها می‌بایست نبود کسب استقلال  
واقعی سیاسی و اقتصادی و بسود استقرار دمکراسی همه حائز حل بود. امروز هم چنین  
است. سخن دیگر از آنوقع تا کس و همچنان در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک است.  
( "در باره روش تاکتیکی حزب نوده ایران" - منوچهر سهرمی و "دنیا" شماره ۱۰ و ۱۱ )

( ۱۳۰۳ )

در چشم سهرمی "مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً  
تعبیری نگزیده است." چرا؟ "چرا اگر در آنوقع بهترین تصادف‌های جامعه ما تصادف بین مردم و امپریالیسم  
و تصادف بین مردم و ارتجاع بود. امروز هم همین است." او می‌بیند که این "مردم" امروز ترکیب طغفانی دیگری  
داشت تا امروز و همینگونه ارتجاع. امروز و امروز و شیوه تولید و دو چهره‌سوی کاملاً متفاوتند و شمار این  
طغفان و لایه‌های اجتماعی کاملاً متفاوتی در پیکارند و جریانی کاملاً متفاوت در دست است. آنچه در پیروز  
و امروز یکی است و در بین سهرمی است که سرفاقت تعریفی نزن نیست، امروز جامعه ایران "مردم" و "ارتجاع"  
داشت. امروز هم دارد و امروز "امپریالیسم" ما ایران در دست می‌برد و امروز هم می‌برد. — "مرحله انقلاب ایران"  
همان است و "هدفهای استراتژیک" نیز همان. اینست آن هراسی شگفت‌انگیز در باره "انقلاب ملی و دمکراتیک"  
ارتجاع که رصه پیکار برایش ساخت مشخص طغفانی ندارد و می‌تواند دریابد که تنها پیکار "بین مردم و ارتجاع"

بلکه محنوی ملی بیگانه را از آمیزش ناگهون بسیار فری کرده است. در چشم او، که جریانها از پیکار طبقاتی جدا میگردد و چون "مرحله" بالای آن قرار میدهند، همه پیکار نه برای پیشبرد منابع معین طبقاتی، بلکه حصول نفعهای مجردی است که نتیجه اثر سیاستی "استقرار دمکراسی همه جانبه" و "کسب استقلال و اطمینان سیاسی و اقتصادی" باشد. روش نیست "همه جانبه بودن دمکراسی را از کدام بیغول اندیشه خویش بیرون میکند. آیا ترکیب طبقاتی جریان مشروطه اساساً نمیتوانست "دمکراسی همه جانبه" پدید آید؟ نمیتوانست چنین آمالگری داشته باشد؟ هنگامیکه واژه های آیدئولوژیک "همه جانبه" و "واضعی" را، که چیزی جز بند ارتباطی موزوزایی و خوردن موزوزایی نیست، جای آنجاگیری مشخص جریان انقلابی، که تنها از راه کارش مشخص رهنه اندامی و پیکار طبقاتی استوار سر آن در یافتنی است، مینهد، بروشنی میگوید که دیدگاه او نه پیکار طبقاتی، بلکه از پارچه بند ارتباطیهای لایه های میانه جامعه است. تعارضی نیست که آقایان "مرحله" انقلاب ایران "را با کشورهای آفریقایی و همین در یک ناله ریخته و سالها دنبال خوشبختی آری" راه رفته غیر سرمایه داری "دیدند" که اولیویا با رشد اداهای واپسین به "ستگری سوسیالیستی" فرودش آوردند. تازه همین "ستگری سوسیالیستی" نیز آن اندازه فرود می آید که "مرحله انقلاب ایران" بد نتیجه هد فهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران "را دست نخورده" میگذارد و تنها آرزویی نو بدان میدهد که "بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی" تازه "مجدد وحشی" میشود.

هر اگر در آنستح تعلت نصف کنی و کیفی طبقه کارگر، فقدان حزب طبقه کارگر و فقدان سیستم جهانی سوسیالیستی، انقلاب بطور همه و اساسی غفلت موزوزایی داشت و سرکردگی انقلاب سناچار با موزوزاری بود، در دوران ما با رشد روز افزون کمی و کیفی طبقه کارگر و تعکس و گسترش آن، با وجود قدرت روز افزون سیستم جهانی سوسیالیستی و تغییر روز افزون تناسب قوا در محنت جهانی سوسیالیسم ما وجود تحول کیفی در جنبش موزوزاری بطور عموم و طغنی آن در جهت ارتجاع و همسنگی نامیرالایسم انقلاب بطور همه و اساسی غفلت دمکراتیک دارد، دارای ستگری سوسیالیستی است و سرکردگی بیولتاریا در انقلاب - بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی - ضروری وحشی است. بمخن دیگر انقلاب ملی و دمکراتیک ایران با کیفیت نویسی من شده، انقلاب ملی و دمکراتیک طراز نوی است و این کیفیت نویسی - پیروی ضلعی و نهایی آن و تحول آنی آنرا نسوی انقلاب سوسیالیستی از امکان بسه و اطمینان تبدیل کرده است. (همانجا)

ایسم از "انقلاب ملی و دمکراتیک طراز نوی" - اگر در گذشته "انقلاب ملی و دمکراتیک" طراز نوی نبود، است، ملت آنرا باید در یازشته "فدان" حتمو کرد. هنگامیکه جای برهنشهای واقعی با یکسخت پیشد آوری به کارش دست زبم، همه جا، جای چگونگیهای شت "فدان" خواهیم دید. از اینرو است که "سرکردگی انقلاب" در آنستح نه چون دنبال و چگونگی شت آن، بلکه از روی نایجاری و "سناچار" مینماید و دریافت

شود، سرگردگی انقلاب ساجار ما روزواری بود. پس جنگویی "نوی" از راه برندن این "قدان" ها بدست میآید. حای نارض و نشانه ان آن مکتبیم بینار طغفانی که سرانجام امکانشا و رخد ادگشیا در در جزیران نمین میگذد و ناچاره صعد و قدرت طقه کارگر (که دن روسی آن در زمینه شقائی مشعرو در بیوند با "صعد و قدرت" طغفات دیگر زمینه بینار وازه بسی نوحالی معاند و کاربرد ی جز پوشیدن ناتوانی اسند بشه سهزادبشیا را ند ارد) بوی با نودن حزب و بودن یا نودن سبتم جهانی سو سالتی (که مار بدن دن روسی زمینه و دریافت مشعرو آن تنها بت عامل مسلد معرد معاند و روش مشعرو چرا "ماوجود قدرت روز افزون سبتم جهانی سوسالسنی و تعمیر روز افزون تناسفوا در صحنه جهانی سوسالیسم" در یکجا چون شلی کاره سرکوسمیکند و یا جای دیگر چون برنقال به تحکیم سرمانه در اری مانهاند) گریز سزند. و باز از اینرو اسند که نانوان از کاوش و درآورد شرایط و ویژگیهای "نوی" در مگرسی را حاشین روابط تولید و انقلاب را از "روزوایی" به "دمکراتیک" تبدیل میگذد. روشن است که پس از اینهمه چسند و "سنگیری" نیز سهمان اند ازه نارسا و ناروش و تپس از معنی مگردد. روشن نیست که "سنگیری" چه رده روابط تولید فرا سربرد و پیکریاسی اشعلی آن چیست با وجود روابط تولید است؟ از آن بد تر "سرگردگی بیرولتاریا" است. روشن نیست اگر "جمع شرایط عینی و ذهنی" فراهم نشد و آنگاه "سرگردگی بیرولتاریا" دیگر "سرور" نخواهد بود یا "حنی" نخواهد بود؟ رهبری حزب توده ما یکجسی شیخ جوسیم به پیکار طغفانی سربرد و در روست که به "اشتهاد" دیگری فرو افتد.

ما سنین در ریاض از "انقلاب ملی و دمکراتیک" نمیتوان بنسازهای برنامه و روش انقلابی ماسح گفت. از آنجا که خود "انقلاب ملی و دمکراتیک" نه از زمینه مشعرو چه برسد و جامعه و پیکار طغفانی استوار بر آن بلکه از پیش در اوریهای در روسیه در آورده شده است و نگارنتر جریان طغفانی آن نیز ناچار در سال طغفات در رور آن گذشتن و چپاند مفهوم آنها در رور این مفهوم است: "نارگران و دهقانان و خوده روزواری شهری و روشنگران و روزواری ملی". و جوی این مظاهیم نیز نه در آورده از زمینه زنده و بلکه در رخور مفهومی آروپین و جیده شده کارهم است و ناچار هرگونه مباحثگیری و نقض آنها در رگد از "شرط مقدم" به "انقلاب ملی و دمکراتیک" در سافتنی است. بدینگونه یک "انقلاب ملی و دمکراتیک" در ارم و بت "شرط مقدم" در ارم و بدون سوجد مشخص او اینرو شرط مقدم "تنها سوبه او منطقی است و آنچه نیز منطفا تنها "مقدم" است و تنها "مقدمنا" باید آنرا بدست آورد. چگونه؟ از آنجا که حکومتی آن تنها منغی منطقی است، پس نه همچون آفازگاه حربانسی واقعی که چگونه بپای رخد او آن باید مار نساخته شود و بلکه همچون جبری برای خود گرفته بشود و پس در ستارور آن نیز سهمان اند ازه منغی و نتیجه "اشتهاد" نیروهایس انگاشته بشود که تنها در این سوبه منغی اشتراک دارند. اشعلی سهمان اند ازه معرد و که ولی همینکه از ناسه سر برور آمد و روتر ساسی گشتند و حکومتی متشابالا را سهاد.